

متن پرسش

سلام علیکم استاد: مسئله‌ای برای بنده پیش آمده که نمی‌توانم با تغافل از آن روی‌گردان شوم. بنده طاهرزاده متأخر را شنیده‌ام فی‌المثل بنده با فرمایشات جناب‌تان راجع به نیهیلیسم زمانه، همذات‌پنداری کرده و آنرا درک می‌کنم؛ حتی آن‌را چشیده‌ام. گویا با این نگاه هایدگری‌طور و داوری‌طور به زمانه و مسائلش می‌اندیشم لکن پدر بزرگوام از تبار طاهرزاده اول است. ایشان منکر نیهیلیست زمانه است منکر بی‌تاریخی ماست این صحبت‌ها برایشان نامأنوس است و مبهم این صحبت‌ها برایشان بوی افسردگی می‌دهد بوی پوچی می‌دهد بوی تنبلی می‌دهد بوی از زیر کار در رفتن و انداختن تقصیرات گردن دیگری، می‌دهد ایشان معتقدند چرا باید دچار پوچی شویم وقتی که ثابت قدم باشیم و تلاش کنیم وقتی که خدا را داشته باشیم وقتی که یاد خدا کنیم وقتی که حتی نماز شب بخوانیم و به بنده می‌گویند من در و گوهر و خلاصه هرچه که سالیان سال طول کشید تا متوجه شوم به تو می‌گویم. نمی‌دانم چقدر می‌توانم با فرمایشات‌شان راه بر خودم بگشایم و راه روم اما فی‌الحال گیر کرده‌ام. ایشان به قدری شیوا سخن می‌گویند که گاهاً با خودم می‌گویم شاید واقعا همین‌طور است عقلم مجاب می‌شود لکن قلبم می‌گوید تو خودت قبل از آشنایی با طاهرزاده و مباحث بی‌تاریخی و نیهیلیستی که مطرح می‌کنند دچار نیهیلیست زمانه شده بودی چطور می‌توانی این صحبت‌ها را قبول کنی هرچند عقلت متقاعد شود؟! فی‌الحال با اوصافی که عرض شد امکان دیالوگ و گفتنی راهگشا بین بنده و پدرم نیست فرضاً اگر باشد هم صرفاً باید به اثبات اندیشه‌مان پردازیم که از حوصله خارج است. موضوعی دیگر اینکه گویا «رسیده‌ام به خدایی که اقتباسی نیست» نمی‌دانم چگونه بگویم اما نمی‌خواهم با پیگیری مباحث‌تان طاهرزاده‌ایسم شوم. می‌خواهم خود بروم و خدای خویش را پیدا کنم عقلم منع می‌کند و می‌گوید «ره چنان رو که رهروان رفتند» چون کار عبثی است که بخوایم با آزمون و خطا پا در مسیری قراردهم که می‌شود متقن و محکم بدون آزمون و خطا پیش رفت، چنان رهروانی که عمری رفته‌اند و بعد از سالیان بهترین راه را، این‌راه فهمیده‌اند. اما قلبم می‌گوید خدا برای هرکس به گونه‌ای است برو و خودت خدای خود را بشناس. خدا اقتباسی نیست درمانده‌ام و سرگردان پریشان و مشوش با خود گفتم بپرسم از جناب‌تان، یحتمل گفتی سخنی از جانب شما مرهمی باشد بر آشوب درونی‌مان و چراغی شود برای افقی که دیری است در آسمان پر از ابرمان ناپیداست یا فانوسی که بتوانیم به دست بگیریم و به راه افتیم.

باسمه تعالی: سلام علیکم: همان‌طور که می‌فرمایید پدرتان و امثال ایشان در حضوری ملکوتی، خود را ادامه می‌دهند و مسلماً قابل احترامند. چرا نباید آنها را و دغدغه‌هایشان را درک کنیم و راهی که مقابل ما می‌کشایند را نپذیریم؟ آری! اگر احساس شد امکانی برای حضوری بیشتر و یا حضوری دیگر در میان است و نیاز داریم آن حضور را از آن خود کنیم؛ معلوم است که بدان افق و بدان حضور سیر خواهیم کرد و البته این نیاز همه افراد نیست و به همین جهت چنانچه در رابطه با حضوری که به نور انقلاب اسلامی برایمان پیش آمده می‌توانیم خود را ادامه دهیم، چرا به خود سخت‌گیری نماییم و از این جهت به رفاقت نیز عرض شده، مخاطب بحث‌های بنده همه افراد نیستند. موفق باشید